

## خیالِ منغیته در آینه بوستانی بخارایی

نادره جلالی\*



سرنوشتی همچون عبدالؤمن خان گرفتار شد. بدینگونه بود که خود بر تخت سلطنت جلوس کرد و سکه و خطبه به نام خود خواند که فرمانروایی دودمان منغیته در بخارا از همین شخص آغاز می شود. بعد از مرگ او عمش دانیال بی اداره حکومت بخارا را به دست گرفت<sup>۴</sup>، اگر چه عنوان سلطنت با ابوالغازی خان نواده دختری ابوالفیض خان (از دودمان جانیان) بود. چون دانیال اتالیق وفات یافت، پسرش امیر معصوم شاهمراد لقب خانی بر خود نهاد و مدت دو سال در خدمت ابوالغازی اظهار فروتنی کرد. چون استقلالی یافت، ابوالغازی را وادار کرد دست از حکمرانی بردارد و بدین ترتیب او را از سلطنت خلع و خود عهده دار امور حکومت شد. از این زمان حکومت جانیان به دست امیر شاهمراد پایان یافت و رسماً حکومت و سلطنت به خاندان منغیته انتقال یافت. منابع تاریخی، پایان حکومت جانیان را سال ۱۲۰۰ هـ. ق یاد کرده اند، اگر چه آخرین سکه بازمانده از ابوالغازی، سال ۱۲۰۳ هـ. ق را نشان می دهد.<sup>۵</sup>

امیر شاهمراد بعد از جلوس بر تخت سلطنت، با جدیت به قلع و قمع مخالفین پرداخت. «از آنجایی که خون مخالفین مذهب سنت را مباح و مال آنها را حلال می دانست، با مذهب شیعه و متشیعین، کمال بغض و عداوت داشت. ایرانیان را نجس می گفت و در آن زمان چون حدود شرقی ایران یعنی خراسان دچار بی نظمی بود، همه ساله به بهانه غزا به آن نواحی لشکر می کشید و بسیاری از آنان را به قتل می رساند و اموالشان را غارت می کرد و خمس آن غارت را به خزانه اضافه می کرد.»<sup>۶</sup>

از این رو، آقا محمد قاجار در صدد دفع او برآمد که به واسطه خبر شدن از حمله روسها به حدود غربی ایران، به ناچار از این کار صرفنظر کرد و تنبیه او را به وقت دیگری موکول ساخت. امیر معصوم در طول حکومت خود جنگهای متعددی با حکمرانان

منغیت اصلاً نام قبیله ای از قبایل ترک است که نامشان نخستین بار در تاریخ رشیدی به میان آمده است. منغیان ترکهایی بودند که در قرن دهم هجری قمری از دشت قبچاق برخاسته و به پیروی از شیبک خان ازبک به راه افتادند و در ایام حکومت جانیان، نفوذ و قدرت زیادی به دست آوردند. این سلسله منسوب به محمد حکیم بن خدایار اتالیق منغیت هستند که ابوالفیض خان از ملوک جانیان به سبب عیاشی، اداره امور مملکت را بدو سپرد.<sup>۱</sup> و همو بود که چون نادر عزم تسخیر ماوراءالنهر کرد، خود دم از اطاعت نادر زد و پسر خود محمدرحیم بی را با پیشکش و تارتق فراوان نزد نادر فرستاد و ابوالفیض خان را به استقبال و اطاعت از نادر فرا خواند و بدین ترتیب از توجه شاه ایران برخوردار شد و خود را امیر کبیر خواند.<sup>۲</sup> با مرگ او پسرش محمدرحیم بی اتالیق عهده دار امور شد و همو بود که سبب عزل ابوالفیض خان و نهایتاً قتل او را فراهم ساخت. بدین ترتیب بود که نادر به پیشنهاد وی، ابوالفیض را از سلطنت خلع و عبدالؤمن پسر دوازده ساله او را به فرمانروایی برگزید و زمام امور را به دست محمدرحیم بی اتالیق واگذار کرد. بنا به قول محمدکاظم مروی مؤلف عالم آرای نادری؛ «چون در این وقت رحیم خان اتالیق ترکستان و جمعی دیگر از ایناقان و توقسایان و قوشبیگیان به عرض اقدس رسانیدند که شاه ابوالفیض در امورات سلطنت عاجز، در سپاهگیری و اقلیم گشایی مهمل است، در این وقت آن را عزل فرمودیم و عبدالؤمن خان ولد او را به سلطنت و صاحب اختیاری ممالک ترکستان سرافراز ساختیم»<sup>۳</sup>

اما دیری نپائید که محمد رحیم بی اتالیق، عبدالؤمن خان را نیز کشت و عبیدالله خان را به سلطنت نشانند. ولی او نیز به

\* کارشناس ارشد تاریخ و پژوهشگر متون تاریخی

هندوستان، خیوه، خوقند و خجند نیز انجام داد.<sup>۷</sup>

او دستی در تألیف نیز داشت، کتاب عین الحکمه را در فقه به رشته تحریر در آورد. چون امیر معصوم درگذشت، امیر حیدر در ۱۴ رجب ۱۲۱۵ هـ. ق به فرمانروایی بخارا رسید. وی به علما و دانشمندان توجه می کرد. در عهد او بازار علم و ادب رواج داشت، بطوری که احمد مخدوم دانش می نویسد:

«این طرز امارات را در هیچ تواریخ، کس نشان نمی دهد. این آوازه در دیار اسلام منتشر شد. مردم از افطار و امصار ربع مسکون برای تحصیل علوم به بخار می آمدند. علوم شریعت و احکام حدود الهی رواج گرفت که می توان گفت در دوره اسلام، در عصر هیچ پادشاهی این چنین ترقی به اهل علم و علما واقع نشده است».<sup>۸</sup> امیر حیدر بعد از بیست و هفت سال حکومت، سرانجام در ۴ ربیع الاول ۱۲۴۲ هـ. ق درگذشت. بعد از او پسرش امیرحسین در ۷ ربیع الاول همان سال بر تخت سلطنت بخارا جلوس کرد. وی مردی با فضل و کمال بود، بطوری که میرزا شمس بخارایی درباره او می نویسد:

«تمام ساکنان، میرحسین را می خواستند چرا که در مدت صد-دو صد سال گذشته، فردی با فضل و کمال مانند میرحسین را در بخارا ندیده بودند».<sup>۹</sup>

اما او سرانجام بر اثر سعایت حکیم قوشبیگی که با سلطنت او مخالف بود، به دست شریف بیگ نامی مسموم شد و عاقبت درگذشت. بعد از مرگ او بین میر عمر و امیر نصرالله بر سر به دست گرفتن قدرت اختلاف پیش آمد. درباریان نیز به دو گروه تقسیم شدند، گروهی طرفداران سلطنت امیر نصرالله و برخی

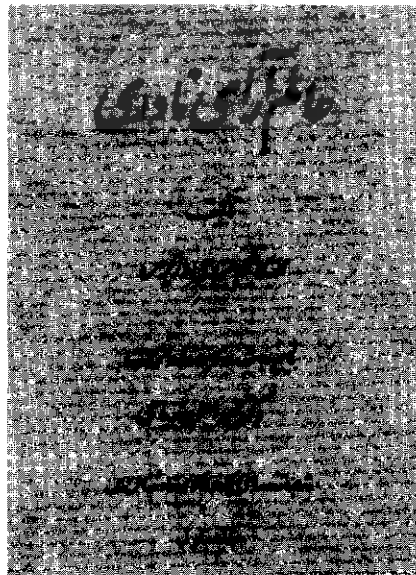
خواهان سلطنت میر عمر بودند. به هر ترتیب امیر عمر خان توانست در ۲۳ جمادی الاول ۱۲۴۲ هـ. ق بر تخت سلطنت تکیه کند. اما نتوانست در طول حکومت خود به رتق و فتق امور بپردازد. از این رو ظلم و تعدی نسبت به مردم روا شد و قحط و گرانی پیش آمد. به همین جهت گروه درباریان مخالفش، امیر نصرالله را به لشکرکشی به بخارا ترغیب کردند. امیر نصرالله به بخارا لشکرکشی کرد، پنجاه روز آنجا را در محاصره گرفت و سرانجام در ۲۷ رمضان ۱۲۴۲ هـ. ق بر تخت سلطنت نشست.<sup>۱۰</sup> عمر خان بر

اثر شفاعت ایشان نقیب مورد عفو امیر نصرالله قرار گرفت و به هرات رفت. بعد از مدت یک سال که نزد کامران شاه ماند، از آنجا به خوقند نزد محمد علی خان خوقندی حاکم ناحیه رفت و در آنجا بیمار شد و عاقبت جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اما با استقرار امیر نصرالله در بخارا، روزگار بر مردم سخت شد. زیرا وی تا مدت یکماه هر روز به اندازه پنجاه الی صد تن را می کشت. از این رو، بسیاری از بزرگان بخارا چون میرزا شمس بخارایی مؤلف تاریخ بخارا و خوقند و کاشغر از آنجا گریختند.<sup>۱۱</sup> امیر نصرالله لشکرکشیهایی به شهر سبز و خوقند کشید که شرح آن ها به تفصیل در کتاب ظفرنامه خسروی آمده است. این منبع مهم حاوی اطلاعات ارزنده ای راجع به امیران منغیت بخارا و روابط بخارا با خیوه و قاجاریان است. مقارن حکومت همین امیر نصرالله، دو واقعه مهم در ایران و افغانستان رخ داد. یکی جنگ انگلیس و افغان در ۱۲۵۴ هـ. ق بود که انگلیسها در این نبرد شکست خوردند و تمامی سپاهیان انگلیسی به جز یک تن کشته شدند و دیگر قضیه مرو در عهد ناصرالدین شاه قاجار بود که این ناحیه به واسطه نداشتن نفوذ و سلطه کامل و بی کفایتی شاه قاجار از ایران جدا شد.<sup>۱۲</sup> امیر نصرالله نیز در ۱۲۷۷ هـ. ق بعد از سی و پنج سال حکومت درگذشت و بعد از وی امیر مظفر پسرش که در کریمینه حکومت می کرد، به سلطنت رسید (۱۲۷۷ هـ. ق).<sup>۱۳</sup> او تمام وزرای پدرش را از کار بر کنار کرد و اموالشان را مصادره نمود و اکثراً افرادی را که در زمره ارادل کریمینه بودند، بر سر کار آورد. ظلم و تعدی بی حد نسبت به مردم روا داشت تا آنجا که مخدوم دانش گزارش می دهد:

«... اجرای احکام و حدود شرع بر طبق رأی خود انجام می داد. مثلاً شخصی را که قتل می کرد، بازخواست نمی کرد. کسی که پشیزی می دزدید، به قتل می رساند. مردم را به اندک جریمه حبس می کرد و کمترین مدت حبس او سه سال و زیاد آن هفت سال بود. چون محبس ها از بندی پر می شد، برآورده، رمه رمه به قتل می رساند».<sup>۱۴</sup>

در عهد همو بود که روسها بر بخارا و سمرقند و خوقند تسلط یافتند و امیر بخارا در حقیقت دست نشانده روسیه شد. بعد از او امیر عبدالاحد (۱۳۰۳ هـ. ق) و



سپس آخرین امیر بخارا میرعالم در ۱۳۲۸ هـ. ق به فرمانروایی رسیدند.<sup>۱۵</sup> میرعالم با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م به افغانستان رفت و تا پایان جنگ جهانی دوم در کابل زندگی کرد.

دربارهٔ خاندان منغتییه در بخارا منابع متعددی در خارج از ایران در دست است که متأسفانه به دلیل عدم دسترسی به آنها به همین جهت ما اطلاعات چندانی راجع به این خاندان در داخل ایران در دست نداشته، از این رو جای تحقیق و طبع آثاری که حاوی اطلاعات مفید و ارزنده‌ای در این باب باشد، بسیار خالی است. یکی

از منابع و متون مهم و ارزشمند دربارهٔ این سلسله همانا تحفهٔ شاهی اثر میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی است که در این مقال به شرح حال نویسنده و ویژگی‌های این متن مهم تاریخی پرداخته می‌شود.

### تحفهٔ شاهی و بوستانی بخارایی

میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی معروف به میرزا عظیم سامی، شاعر و مورخ معروف تاجیک در بخارا متولد شد و در همانجا به تحصیل پرداخت. وی از محضر افرادی چون احمد دانش بخارایی و ملا سعدالدین ماهر که هر دو از شاعران و

نویسندگان بنام عصر خود بودند، بهره جست و سرانجام از ماهر تخلص «سامی» گرفت.<sup>۱۶</sup> پس از پایان تحصیلات به حرفهٔ منشی‌گری روی آورد و در خدمت امیر مظفرالدین بن نصرالله امیر منغیت بخارا درآمد. در جنگهای امیر بخارا با فرمانروایان اوزبک شهر سبز (۱۲۸۰ هـ. ق) و جنگهای روسیه تزاری شرکت داشت و وقایع نگار رسمی سپاه بخارا بود. با جلوس امیر عبدالاحد (۱۳۰۳-۱۳۲۸ هـ. ق) بر تخت سلطنت همچنان در سمت منشی‌گری باقی ماند. از این هنگام بود که رفتار درباریان بخارا را مورد نكوهش قرار داد و به همین جهت در دوران کهن سالی

و پیری از دربار رانده شد و در پی آن به نوشتن روی آورد و روزگار را تا هنگام مرگ در تهیدستی بسر برد. بوستانی آنچه‌آن که خود در تحفه شاهی بیان می‌کند، ظاهراً بعد از مطالعهٔ کتب متعددی چون روضة الصفا، مرآت العالم، ناسخ التواریخ، تاریخ فرشته، مفتاح التواریخ و... روی به نوشتن تاریخ در باب احوال سلاطین ماوراءالنهر می‌آورد. زیرا به اعتقاد مؤلف تا سال ۱۳۱۹ هـ. ق اخبارات یکصد و پنجاه سالهٔ سلاطین نامدار و خوانین و الاتبار مملکت ماوراءالنهر صورت ترقیم نیافته، به همین جهت وی در شصت سالگی به تحریر تحفهٔ شاهی

(۱۳۱۷-۱۳۱۹ هـ. ق) که حاوی اطلاعات مهمی دربارهٔ سلاطین منغتییه خصوصاً امیر مظفر و امیر عبدالاحد است، همت گماشته است.

این متن مهم تاریخی به دلایل چند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اولاً از آنجایی که مؤلف خود از نزدیک، شاهد بسیاری از حوادث و وقایع بوده و سمت وقایع نگاری رسمی بخارا نیز داشته، به شرح گزارش‌های عینی خود می‌پردازد که بالطبع بر ارزش کتاب می‌افزاید. ثانیاً از سوی دیگر به ذکر شجرهٔ نامهٔ خاندان اشترخانیان و منغتییه بخارا از روزگار عبیدالله خان یکم جانی (۱۱۱۴-۱۱۲۳ هـ. ق) می‌پردازد که گاه به تفصیل و در بعضی موارد به اجمال، شرح حال و جنگ‌های آنان را بیان می‌کند.

بطور مثال دوران فرمانروایی ابوالفیض خان را که معاصر نادر شاه افشار در ایران است با تفصیل شرح و بسط می‌دهد. همچنین به جهت معاصر بودن این پادشاه با نادر شاه مطالبی راجع به روی کار آمدن نادر بیان می‌کند ولی به شتاب از آن گذشته و حتی در این بین نیز در بعضی موارد در بیان وقایع تاریخی آن دوران نیز دچار اشتباهاتی شده است. بوستانی همچنین در تحفهٔ شاهی، آغاز تسلط روسها در آسیای مرکزی و حملات آنان را به سمرقند و... بخوبی به تصویر می‌کشد و

## نظرنامهٔ خسروی

شرح مکرانی

نیز نصرالله مجاهد سلطان بوسید

۱۳۷۷-۱۳۷۲ هـ. ق

دربخارا سمرقند

از مولفین ناشناخته

تصحیح و ترمیم

دکتر نوین پورستوده

## تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر

(در شرح مکرانی امیر میرحیدر در بخارا)

محمد علی خان در خوقند و جهانگیر خواجه در کاشغر

تألیف

میرزا شمس بخارایی

مقدمه تصحیح و ترمیم

محمد اکبر عشق

در باب شکست اسلام در مقابل مسیحیان مطالبی به خواننده عرضه می‌دارد.

لحن مؤلف در بیان وقایع تاریخی، اغلب عربان و بی‌پرده است ولی در بعضی موارد همچون مورخان دیگر راه اغراق پیموده، گو این که خود در لابلای مطالب کتاب خویش عنوان می‌کند که قصدش صرفاً بیان حقیقت بوده است. اما روشن است که نظر مؤلف بیشتر معطوف به حاکمان منغتییه بخارا و جلب رضایت آنان است تا آنجا که در متن این تاریخ گه‌گاه راهی خلاف ادعای خود پیموده است.

من باب مثال در بیان مسأله مرو، بیرامعلی خان قاجار را فردی شورشی معرفی می‌نماید و قصد امیر شاه‌میراد را از لشکرکشی به مرو، سرکوبی او می‌داند. این در حالی است که اولاً بیرامعلی خان از طرف پادشاه قاجار حکومت آن ناحیه داشته و مرو در آن روزگار یکی از چهار شهر مهم خراسان بوده است و ثانیاً همانگونه که در کتب عصر قاجار مسطور است، قصد امیر شاه‌میراد تنها غارت و چپاول بوده است.

مؤلف همچنین در شرح و بسط تاریخ خاندان منغتییه بخارا غیر از تمام جانبداریها، به اعمال و رفتار ناپه‌نچار حکامان منغتییه بخارا نسبت به شیعیان و تجاوزات و اهانت‌های آنان در مورد پیروان تشیع، مہر تأیید می‌زند.

#### کتابنامه و منابع:

بوستانی در ذکر وقایع دوران فرمانروایی امیر عبدالاحد به ذکر این مسأله می‌پردازد که همراه امیر عبدالاحد در جشن جلوس الکساندر نیکلای پادشاه روسیه حضور داشته و راجع به عجایب و غرایب صنایع در روسیه و وقایع جلوس پادشاه جدید در مسکو مطالبی نوشته و به صورت کتابی جداگانه آماده کرده و تصمیم داشته آن را ضمیمه تحفه شاهی نماید که بنابر دلایلی که بر ما معلوم نیست، ظاهراً از انجام کار منصرف شده است

بوستانی بخارایی سرانجام در پایان اثر خود می‌نویسد:

«این نامه مشکین ختامه روز چهارشنبه ۲۴ رجب المرجب ۱۳۴۸ هـ به دستیاری و کمک ملاخواجه قالب تراش لوح پاچاقلی حاجیگری و میرزا جان مشاق توپخانگی به پایان برده و میرزا عبدالله کاتب سودایی آن را نوشته است. [ر. ک، متن ص ۳۵۳] بوستانی صرفنظر از تحفه شاهی دارای آثار متعدد و ارزشمند دیگری چون تاریخ سلاطین منغتییه بخارای شریف، تکمیل دخمه شاهان میرزا صادق منشی، مرآت الخیال، مناشیر اعلام، تنزیه الانشاء، مفاتیح العبر در شرح مصابیح الفکر، ترجمه اعلام الناس، تذکره الفضلا، فضیحات الشیعه، مرآت الیقین و صنعت محزون است. او چنان که گذشت اهل شعر نیز بوده و «سامی» تخلص می‌کرده و اشعار خود را به زبان تاجیکی و بخشی به ازبکی سروده است.



۱. سامی، عبدالعظیم، تاریخ سلاطین منغتییه، به کوشش ل. م. پیفانوا، مسکو ۱۹۶۲ م، صص ۷-۸.
  ۲. استرآبادی، محمد مهدی، جهانگشای نادری، به کوشش عبداللہ انوار، تهران ۱۳۴۱، انجمن آثار ملی، ص ۲۹۵ و نیز بنگرید به همو، دره نادری، به کوشش سید جعفر شهیدی، انتشارات عملی فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۶، ص ۴۰۲، ۴۰۵ و سامی، همان کتاب، همان صفحه.
  ۳. مروی، محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، به کوشش محمد امین ریاحی، کتابفروشی زوار، چاپ اول ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۱۲۰.
  ۴. سامی، همان کتاب، ص ۱۰-۱۲.
  ۵. قدرت دیزجی، مهرداد، اشترخانیان، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۹ چاپ اول، ج ۹، ص ۸.
  ۶. بخارایی، میرزا شمس، تاریخ بخارا، خوفند و کاشغر، به تصحیح محمد اکبر عشیق، انتشارات نشر میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۷۷، صص ۱۱۳-۱۱۴.
  ۷. مخدوم دانش، احمد، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغتییه، به سعی و اهتمام عبدالغنی میرزایف، نشریات دولتی تاجیکستان، استالین آباد، ۱۹۶۰ م، ص ۱۵.
  ۸. همان ص ۲۸.
  ۹. بخارایی، میرزا شمس، همان کتاب، ص ۸۸، ۸۹.
  ۱۰. مؤلف ناشناخته، ظفرنامه خسروی، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۷۸ و بنگرید به بوستانی بخارایی، تحفه شاهی، (در دست
- انتشار مرکز نشر میراث مکتوب)، ص ۱۷۶، مخدوم دانش، همان ص ۳۰.
  ۱۱. بخارایی، میرزا شمس، همان کتاب ص ۹۴.
  ۱۲. ظفرنامه خسروی، ص ۸۶ و بنگرید: بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۷۰.
  ۱۳. مخدوم دانش، همان کتاب، صص ۳۱-۳۲؛ بوستانی بخارایی، تحفه شاهی، صص ۱۸۶-۱۸۷.
  ۱۴. مخدوم دانش، همان کتاب، صص ۳۵-۳۶.
  ۱۵. پیشین، ص ۵۶؛ بوستانی بخارایی، همان کتاب، ص ۳۱۲.
  ۱۶. م. شکورزاده-برزگر، دانشنامه ادب فارسی، ج ۱ (آسیای مرکزی) به سرپرستی حسن انوشه، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۲۰۰.